فهرست

[مقدمه 2](#_Toc58429932)

[مناسبات حکم و موضوع 2](#_Toc58429933)

[نکات مهم در مناسبات حکم و موضوع 3](#_Toc58429934)

[نکته اول 3](#_Toc58429935)

[تعریف مناسبت حکم و موضوع 3](#_Toc58429936)

[چند مثال 3](#_Toc58429937)

[نکته دوم 5](#_Toc58429938)

[نکته سوم 5](#_Toc58429939)

[رابطه مناسبات حکم و موضوع با تنقیح مناط و الغاء خصوصیت 5](#_Toc58429940)

بسم الله الرحمن الرحیم

**اصول/ تعدیه حکم**

# مقدمه

یکی دیگر از عواملی که به‌عنوان تعدیه حکم از آن استفاده می‌شود مقوله دیگری با عنوان مناسبات حکم و موضوع است.

این عامل هم در کلمات به چشم می‌خورد و گاهی گفته می‌شود این مدلول را تعمیم می‌دهیم یا تضییق می‌کنیم لمناسباة حکم و الموضوع.

# مناسبات حکم و موضوع

این تعبیر مناسبت یا مناسبات حکم و موضوع در کلمات به طور مکرر آمده است حال از چه زمانی بوده است نمی‌دانیم ولی مناسبات حکم و موضوع در کلمات حداقل سیصد چهارصد سال اخیر به چشم می‌خورد به گمانم در کلمات اخباری‌ها هم این تعبیر آمده که می‌گوید به خاطر مناسبات حکم و موضوع این روایت را این‌طور معنا می‌کنیم که به نحو توسعه یا تضییق است.

از این جهت مناسبات حکم و موضوع به‌عنوان یک عامل از عوامل تعدیه حکم به شمار آمده که در الفائق به‌عنوان الفصل الرابع در اسباب تعدیه حکم نام برده شده و در اینجا قرار گرفته است.

به قوانین هم نسبت داده شده و در بعضی کتاب‌های دیگر هم نسبت داده شده و در کتب عامه هم وجود دارد.

به دلیل اینکه در کتب عامه وجود دارد قاعدتاً در دوره‌های متقدم هم کلمات خاصه هم احتمالاً وجود داشته است. البته در کتاب قوانین این آدرسی را که اینجا داده است پیدا نکردم.

(دیشب که به این کتاب نگاه می‌کردم قوانین بحث‌های جالبی دارد به‌عنوان نمونه بگویم که در باب اجتهاد و تقلید در مورد تقلید و اجتهاد در اصول اعتقادی صد صفحه بحث‌های خوب و زنده دارد کسانی که در بحث فقه عقاید کار می‌کنند یا در حتی در اجتهاد و تقلید بخواهد توجه بشود بحث‌های خوبی دارد که هم برای فقه العقاید خوب است و هم قسمت‌هایی از آن برای فقه فضائلو رذائل در فقه اخلاق خوب است. وقتی این‌ها را نگاه می‌کند می‌بیند با آمدن موج شیخ انصاری بسیاری از این‌ها کنار زده شد و متأخرین هم به تبع شیخ به آن‌ها نگاه نمی‌کنند، با اینکه مباحث خوب و زنده‌ای است در بحث اجتهاد و تقلید جای اینکه در عقاید بحث جامع و مبسوطی بشود از لحاظ اینکه آنجا قطع لازم است یا اطمینان کافی است یا حتی ظنی باشد کافی است از جهت اینکه می‌شود تقلید کرد یا نمی‌شود تقلید کرد از این مباحث به صورت جدی در آنجا مطرح شده است و خیلی هم مبتلابه هم هست. ولی در کارهای متأخر همه این‌ها به حاشیه رفته است)

# نکات مهم در مناسبات حکم و موضوع

حالا ببینیم در این مناسبات حکم و موضوع چه نکات مهمی است که متعرض بشویم.

## نکته اول

### تعریف مناسبت حکم و موضوع

در مقام تعریف آنچه در اینجا آمده است «هی ملائمة عرفیه او عقلیه واضحة بین الحکم و الموضوع یتضح بها خصوصیة الموضوع الواقعی او الحکم أو حیثیة اخری مربوط بهما»

مقصود از مناسبت حکم و موضوع یک نوع سازگاری و تلائم هست حال یا عرفی یا عقلی بین حکم و موضوع.

آنچه در اینجا مورد توجه است هنگام جمع بین موضوع و حکم و سنجش این دو انسان به نکته‌ای پی می‌برد، نکته‌ای که ناشی از مقایسه و مقارنه و جمع این دو موضوع و حکم است که رهنمون می‌شود به یک سنخیت بین این‌ها و آن سنخیت موجب یک مدلولی فراتر از آنچه در لفظ تصریح شده است می‌شود.

حالا آن مدلول این است که یا موضوع را تعمیم می‌دهد یا توسعه می‌دهد یا در حکم یک نکته‌ای می‌آورد که این حکم الزام است یا الزام نیست و امثال این‌ها، پس مناسبت حکم و موضوع، «ملائمة عرفیه او عقلیه بین الحکم و الموضوع» است.

این یک نوع تناسب که بین حکم و موضوع برقرار می‌شود این را مناسبت حکم و موضوع می‌گویند و این می‌تواند به مدلول جمله رنگ بدهد و قیودی را اضافه بکند یا یک قیودی را الغاء بکند؛ هم در موضوع و هم در حکم و هم در قیود این‌ها، این تناسب می‌تواند یک رنگ جدیدی را به این خطاب بدهد.

به‌عبارت‌دیگر اگر این کلمه‌ای که موضوع قرار گرفته است را تنها نگاه بکنیم همان معنای ظاهری اولی خودش هست حکم را اگر تنها ببینیم همین‌طور است اما اگر این دو را باهم جمع می‌کنیم و در یک مدار قرار می‌دهیم می‌بینیم یک مسائل جدیدی در این میان پیدا می‌شود. مثال‌هایی که در اینجا آمده است را ملاحظه کنید، این تعریف را دقیق‌تر می‌توانید ببینید.

### چند مثال

﴿ مَنْ كٰانَ مَرِيضاً أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيّٰامٍ أُخَرَ ﴾[[1]](#footnote-1) این آیه شریفه را کسی بخواند ظاهر اولیه این است هر کس مریض بود می‌تواند روزه نگیرد یعنی نباید روزه بگیرد کسی که مریض هست یا مسافر است روزه نمی‌گیرد و به‌جایش قضا می‌کند، مریض چه مریضی هست؟ هر مریضی وقتی مریض شد روزه بر او حرام است و زمان دیگری قضا می‌کند. اگر تنها می‌گفت «مریضٌ» مطلق مریض اما اینجا می‌گوید اگر مریض بود روزه نگیرد و به‌جای آن بعد قضا کند این روزه نگیرد که تکلیفی را از او بر می‌دارد مناسبت حکم و موضوع موجب می‌شود که بگوییم اینجا هر مریضی [منظور] نیست.

اگر کسی مریضی دارد که بود و نبود روزه، روی مریضی او اثری ندارد. یک سرطانی دارد، چه روزه بگیرد و چه روزه نگیرد همین است این روزه در مریضی او هیچ تأثیری ندارد نه در تشدید و نه در مشقت بالایی ایجاد بکند این مناسبت حکم و موضوع یعنی این مطلبی که در حکم است می‌آید موضوع را تغییر می‌دهد.

این در واقع تأثیر حکم و نوع حکم است در تبیین موضوع، نوع حکم را که سوار بر این موضوع کرده است دقت بکنیم می‌بینیم مریض هر مریضی نیست بلکه مریض خاص است این تضییق ایجاد می‌کند.

از جهت دیگر که با بحث ما ربط دارد این است که هم‌زمان توسعه هم ایجاد می‌کند حالا اگر کسی مریض نبود ولی واقعاً روزه بر او سخت بود، می‌گوید مناسبت حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که این توسعه‌ای که داده شده است و می‌گوید تو روزه نگیر و به‌جایش قضا کن اختصاص مریض ندارد اگر کسی برای او هرجی و مشقتی دارد ولو اینکه مریض نباشد مثل شیخ و شیخه –البته برای این‌ها دلیل داریم- یا بچه‌ها، ولی کسی بگوید همین دلیل را از مریض تعدی می‌دهیم به من یَشُقّ علیه الصوم کالشیخ و الشیخه به خاطر مناسبات حکم و موضوع.

مثال‌های دیگر هم هست که بعد می‌بینید از مثال‌های دیگر این است که بیع عبد مسلم به کافر جایز نیست. بیع العبد المسلم للکافر غیر جایز گفته می‌شود عدم جواز این بیع عبد به کافر مناسبت حکم و موضوعی درست می‌کند که حکم را از بیع به همه اسباب نقل و انتقال تعدیه می‌دهد. چه بفروشد یا صلح کند یا هبه کند همه این‌ها مثل هم است. این مناسبت حکم و موضوع موجب الغاء این خصوصیت می‌شود.

این یک مطلب که مقصود از مناسبات حکم و موضوع آن تلائم حکم و موضوع است عند اجتماعهما این هیئت اجتماعیه این موضوع با این حکم موجب می‌شود تناسبی برقرار بشود که و در این تناسب حکم به موضوع رنگ تعمیم یا تضییق می‌دهد و گاهی به عکس است در این جمع این موضوع به حکم رنگی می‌دهد یا اینکه این دو با هم در قیودی که در خطاب آمده است تأثیری می‌گذارند. اینجا هم اشاره کرده‌اند ملائمة عرفیه واضحه بین الحکم و الموضوع یتضح بها خصوصیة الموضوع الواقعی، این جایی است که حکم به موضوع یک رنگ تعمیم یا تضییق می‌دهد أو الحکم، یعنی خصوصیت حکم معلوم می‌شود گاهی مناسبت حکم و موضوع حکم را از ظهور وجوب به استصحاب می‌برد. این مثالی را که اینجا گفته‌اند شاید ما قبول نداشته باشیم می‌گوید ﴿اتَّقُوا اَللّٰهَ مَا اِسْتَطَعْتُمْ﴾[[2]](#footnote-2)، این «مَا اِسْتَطَعْتُمْ» که اینجا آمده موجب می‌شود که «اتَّقُوا» در اینجا واجب نباشد و مستحب باشد.

یا﴿ **اسْتَبِقُوا اَلْخَيْرٰاتِ**﴾[[3]](#footnote-3)﴿ **سٰارِعُوا إِلىٰ مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ**﴾[[4]](#footnote-4) می‌گوید این مغفرت موجب می‌شود «سارعوا» ظهور در وجوب پیدا نکند بلکه ظهور در استحباب پیدا کند گاهی از موضوع بر حکم تأثیر گذارده شده است.

خصوصیت موضوع یا خصوصیت حکم أو حیثیة اخری مربوط بهما در قیود و شرایط مرتبط با تکلیف این‌ها اثر می‌گذارد.

### نکته دوم

پس این در مناسبات حکم و موضوع این اجتماع این دو و مناسباتی که بین این دو سنجیده می‌شود، مناسبت حکم و موضوع می‌شود. منتها این تأثیر گاهی از این قبیل است که حکم روی موضوع اثر می‌گذارد در اجتماع حکم یک قرینه‌ای برای موضوع پیدا می‌کند و تعمیم یا تضییق پیدا می‌کند و گاهی برعکس است موضوع روی حکم تأثیری می‌گذارد و گاهی هم این اجتماع این دو روی شرایط و قیود و توابع حکم این‌ها تأثیری می‌گذارند.

پس یک نکته ‌اینکه این تناسب گاهی از موضوع به حکم است و گاهی از حکم به موضوع و گاهی باهم روی شرایط و قیود تأثیر می‌گذارند.

### نکته سوم

نکته سوم این است که این ملائمة عرفیه أو عقلیه است؛ این قرینه‌ای است که یا لبی یا عقلی است یا یک ظهور لفظی پیدا می‌کند یعنی این خطاب را کسی بشنود اگر از او سؤال بکنی می‌گوید مریض اینجا مریضی است که این صوم روی او تأثیر بگذارد و حال او را بدتر کند یا مریضی که برای او مشقت دارد و حال او را بدتر بکند.

یک نوعی تنقیح مناط است یعنی یک‌جوری با این مناسبت به آن مناط پی می‌برد و به آن اطمینان پیدا می‌کند و به آن تعمیم می‌دهد.

# رابطه مناسبات حکم و موضوع با تنقیح مناط و الغاء خصوصیت

اینکه ارتباط این با تنقیح مناط و الغاء خصوصیت چیست؟

به نظر می‌آید که مناسبات حکم و موضوع در موارد تعمیم، همان الغاء خصوصیت است یعنی الغاء خصوصیت را که بحث کردیم و نقشه‌اش را یک مقدار تغییر دادیم، الغاء خصوصیت یک قرائن و شواهدی دارد حالا مثلاً مثالیت و غالبیت و ... بود یکی مناسبت حکم و موضوع است وقتی حکم و موضوع را باهم ببینید در ذهن می‌آید که این خصوصیت ندارد. اینجا هم گاهی تعبیر الغاء خصوصیت هم در کلمات آمده است که عرف الغاء خصوصیت می‌کند مرزی میان مناسبات حکم و موضوع الغاء خصوصیت نیست در آنجا که مناسبات حکم و موضوع الغاء خصوصیت می‌کند در واقع این یکی از عوامل الغاء خصوصیت است نه اینکه عاملی در عرض الغاء خصوصیت باشد.

الغاء خصوصیت از نظر عرفی به چه دلایلی انجام می‌شود؟ قبلاً بعضی را گفته‌ایم و یکی از آن‌ها هم مناسبت حکم و موضوع است. موقعی که حکم و موضوع بسنجد می‌گوید مریض اینجا یعنی من یشق علیه الصیام است یا مناسبات حکم و موضوع را بسنجد چطور آنجا داشت که البیعان بالخیار می‌گفت این اختصاص به‌جایی ندارد که بایع و مشتری دو تا باشد، یکی هم باشد همین است؛ اینجا هم می‌گوید بیع مصحف به کافر نکن، الغاء خصوصیت می‌شود می‌گوید بیع یا هبه یا صلح، فرقی نمی‌کند.

چرا الغاء خصوصیت می‌شود؟ به خاطر مناسبت حکم و موضوع.

البته مناسبت حکم و موضوع مثل قرائنی که سابقاً می‌گفتیم فقط تعمیم نمی‌دهد گاهی مناسبت حکم و موضوع موجب تضییق می‌شود منتها این هم یکی از قرائنی است که موجب الغاء خصوصیت می‌شود اینکه کلاً بگوییم مناسبات حکم و موضوع در عرض آن الغاء خصوصیت است و عاملی مستقل است برای ما چیزی ثابت شده نیست به گمان ما این یکی از عوامل طولی است در قیاس با الغاء خصوصیت، الغاء خصوصیت، دلائلی دارد که یکی از دلایل مناسبات حکم و موضوع است.

اگر حکم و موضوع را با هم بسنجید این‌جوری می‌شود. حالا یک دلایل دیگری هم دارد که در همان‌جا ملاحظه کردید مثلاً ارتکاز ... همیشه مناسبت حکم و موضوع نیست گاهی یک ارتکازات پنهانی است که گاهی آن اثر می‌گذارد.

مهم‌ترین عوامل برای الغاء خصوصیت همین مناسبات حکم و موضوع است.

این یک بحث ما در نقد این تفکیک الغاء خصوصیت از مناسبت حکم و موضوع داریم و به نظر می‌رسد مناسبت حکم و موضوع در قیاس با الغاء خصوصیت عرضی نیستند بلکه طولی هستند و این یکی از عوامل الغاء خصوصیت است.

این منافات ندارد که مناسبات حکم و موضوع هم‌زمان گاهی تضییق می‌کند. کما اینکه عواملی که در الغاء خصوصیت می‌آوردند بعضی فقط تعمیمی نبود بلکه تضییق هم داشت مثل ارتکاز. این یک نکته

نکته دوم این است که ما ترجیح می‌دهیم که الغاء خصوصیت و مناسبت حکم و موضوع که به هم ربط پیدا کرد و بین آن‌ها رابطه طولی است و عموم و خصوص مطلق، یا عموم و خصوص من وجه، چون مناسبت حکم و موضوع گاهی تعمیم می‌دهد و گاهی تضییق می‌دهد و در تعمیم عامل انحصار به مناسبت حکم و موضوع ندارد عوامل دیگر هم وجود دارد.

به نظر می‌آید در هر دو این‌ها در آخر ذهن مستظهر و مستنبط از جمله و کلام همان تنقیح مناط است یعنی آخر قصه تنقیح مناط است یعنی در همه موارد الغاء خصوصیت اتوماتیک‌وار به خاطر این قرائنی که ذکر شد؛ ذهن می‌گوید مناط و موضوع آن است و لذا شامل چیزهایی فراتر از این کلمات ظاهری در جمله می‌شود.

سؤال: دنبال ملاک شناسی است

جواب: ملاک شناسی که یک نوع ظهور عرفی داشته باشد.

یک وقتی ملاکات و مناطات ظنیه و وهمیه است این می‌شود قیاس، ولی گاهی ذهن عرفی این می‌شود که مناط این است و مناط که در اینجا می‌گوییم یعنی موضوع، تنقیح مناط که گفته می‌شود یعنی تنقیح موضوع یعنی علتی که در حد موضوع قرار می‌گیرد این مقصود است از این جهت است که به گمانم می‌آید مناسب این بود که تعمیم را بگوییم تنقیح مناط یا تنقیح موضوع، مناط را هم نگوییم که رهزن است.

تنقیح موضوع یکی از مصادیق آن این است که خصوصیت را نمی‌بیند لذا موضوع را عام‌تر می‌بیند. چرا خصوصیت را نمی‌بیند دلائلی دارد که یک مناسبات حکم و موضوع است این‌ها در عرض هم نیست در واقع یک رابطه طولی دارد با این بیان که گفتم.

این به نظرم شاید قابل قبول‌تر باشد و مثال‌هایی هم که اینجا آمده با مثال‌هایی که در الغاء خصوصیت است خیلی موارد مثل هم هستند که مناسبت حکم و موضوعی دارند نمی‌خواهد بگوییم عوامل الغاء خصوصیت منحصر در مناسبات حکم و موضوع است، بلکه عوامل دیگری هم دارد ولی این عامل خیلی مهم است به‌گونه‌ای که بعضی از آن‌ها که در آنجا به‌عنوان عوامل دیگر گفته شده است در واقع مناسبت حکم و موضوع است.

این هم از این مسئله که اینجا ملاحظه می‌کنید.

سؤال: تنقیح مناط تضییق هم می‌کند؟

جواب: بله وجود دارد. تنقیح موضوع که می‌کنیم می‌بینیم گاهی این مناسبت حکم و موضوع یا قرائن دیگر موجب می‌شود موضوع از اول یک‌جور مضیق تلقی بشود خیلی از انصرافات همین است در واقع این مجموعه را باهم می‌بیند می‌گوید مضیق است موسع نیست.

این نکته‌ای است که در اینجا ما این‌جور احتمال می‌دهیم.

سؤال: الغاء خصوصیت در حکم هم جاری می‌شود

جواب: مثال زدیم ﴿اتَّقُوا اَللّٰهَ مَا اِسْتَطَعْتُمْ﴾ اینکه می‌گوید «مَا اِسْتَطَعْتُمْ» این قرینه می‌شود که «اتقوا» در اینجا واجب نیست و مستحب است.

سؤال: در الغاء خصوصیت همین اتفاق برای حکم می‌افتد که بخواهیم مناسبت را برای حکم قرار بدهیم؟

جواب: در شرایط و قیود و نوع حکم می‌شود ولی در خود حکم خیلی متصور نیست.

سؤال: در زیرمجموعه‌اش نمی‌شود قرار بدهیم؟ بگوییم من وجه است.

جواب: آن که قطعاً گفتیم وقتی الغاء خصوصیت می‌گوییم مناسبت حکم و موضوع قطعاً با آن من وجه است برای اینکه مناسبت حکم و موضوع یک کارکرد تضییقی هم دارد. ولی در حیث جایی که تعمیم می‌دهد این مناسبت حکم و موضوع می‌آید این قید را می‌اندازد و لذا الغاء خصوصیت می‌شود.

اینکه به الغاء خصوصیت یک معنای جدید بدهیم و بگوییم الغاء خصوصیت به معنای خاص داریم و آن است که از ناحیه مناسبات نباشد و معنای عام داریم و آن این است که شامل این می‌شود این را می‌شود درست کرد و مانعی ندارد اصطلاح است.

می‌گوید من الغاء خصوصیت را به آن چیزی می‌گویم که از ناحیه مناسبات حکم و موضوع نباشد تعریف خاص در مقابل این تعریف می‌کند. منتها می‌خواهیم بگوییم ملاک فرقی ندارد می‌گوید عرف در محاوره‌ای که می‌کند این خصوصیت را نمی‌بیند چرا؟ به خاطر ارتکاز است، به خاطر وجود چیزهای دیگر است، غیر غالبی بودن است، مثال بودن است و یکی هم مناسبات حکم و موضوع است، این‌ها چه فرقی با هم دارد؟ اینکه من‌درآوردی باشد عیبی ندارد ما اصطلاح درست بکنیم ولی به نظر می‌آید الغاء خصوصیت معنای عام‌تری است که این‌ها را می‌گیرد و این منافات ندارد که یکی از این قرائن یک کارکردهای تضییقی هم دارد.

ممکن است کسی بگوید ما این اصطلاح را جدا کردیم به خاطر این کارکرد تضییقی هم داشته گفته‌ایم این را جدا بکنیم منتها روحش یک مطلب است.

این یک نکته بود و یک نکته این است که در واقع در همه این موارد اصل قصه این است که ما یک تنقیح موضوع و تنقیح مناط می‌کنیم.

صلی الله علی محمد و آل محمد.

1. . سوره بقره، آیه 185. [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره تغابن، آیه 16. [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره بقره، آیه 148. [↑](#footnote-ref-3)
4. . سوره آل عمران، آیه 133. [↑](#footnote-ref-4)